رکود تورمی و راهکارهای عملی خروج

وحید خاتمی

در سمیناری که در موسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه‌ریزی توسط آقایان حسین رحمتی و علی مدنی‌زاده از اعضای هیات علمی دانشکده اقتصاد دانشگاه شریف برگزار شد، به ارایه تصویری از رکود تورمی در اقتصاد ایران و ارایه راهکارهایی برای خروج از این وضعیت به عنوان نتایج یک طرح تحقیقاتی پرداخته شد که در ادامه بخش‌هایی از آن را می‌خوانید:

رکود تورمی به وضعیتی اطلاق می‌شود که هر دو پدیده رکود و تورم به صورت همزمان و تشدید شونده ظاهر شوند. در عین حال رکود تورمی اخیر در اقتصاد ایران پدیده منحصر به فردی به حساب می‌آید که تحلیل خاص خود را با توجه به شرایط اقتصادی ایران می‌طلبد.

در ابتدا به ارایه برخی واقعیت‌های اقتصادی در طول سال‌های اخیر می‌پردازیم. از جمله آن‌که در طول سال‌های اخیر با این‌که شاهد جهش نرخ ارز بوده‌ایم تغییر چندانی در ارزش خالص صادرات کشور دیده نشده است. در عین حال تغییر محسوسی در ترکیب کالاهای وارداتی اتفاق افتاده است. همین‌طور در طول سال‌های ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۲ که اوج بحران اقتصادی قلمداد می‌شود تراز عملیاتی کشور شدیدا منفی شده و بخش تولید نفت نیز کاهش محسوسی را تجربه کرده است. همین‌طور تحت تاثیر عامل تحریم‌ها که به عنوان شوک حقیقی برونزا به اقتصاد ایران قابل تعریف است اثرات زیر در اقتصاد کشور ظاهر شده‌اند: اثرات غیرمستقیم مانند بالا رفتن نرخ ارز، اثرات مستقیم تجاری مانند کاهش ارزش خالص صادرات، کاهش شاخص بهره‌وری از جمله افزایش هزینه‌های تولید.

یکی از مشخصات اقتصاد ایران در سال‌های اخیر بالا رفتن سطح کلی مصرف خصوصی از زمستان سال ۱۳۹۱ به بعد بوده است. این اتفاق در حالی روی داده است که اقتصاد ایران در وضعیت رکودی به سر برده و با کاهش شدید انباشت سرمایه روبه‌رو بوده است. برای توضیح این پدیده می‌توان به تاخیر در به روزرسانی اطلاعات مردم از شوک رکودی ایجاد شده اشاره کرد. به‌طوری‌که در آغاز وارد آمدن شوک به بخش عرضه اقتصاد این ضربه توسط مردم و مسوولان بطور جدی قلمداد نشد. تنها پس از تاخیر چند ماهه مردم به این وضعیت آگاه شدند و به دلیل صرف پس‌انداز مصرفی خود در دوره‌های قبل به یکباره مصرف فعلی خود را کاهش دادند. به‌طوری‌که این میزان مصرف به سطوحی پایین‌تر از مقدار تعادلی آن در بلندمدت افت پیدا کرد. در واقع رشد میزان مصرف خصوصی در دوران رکودی به پدیده اصلاح رفتار مصرفی مردم تحت تاثیر تغییر ناگهانی که در مصرف گذشته آن‌ها روی داد، برمی‌گردد.

بنابر داده‌سنجی‌های صورت گرفته بر میزان تغییر تجارت کالاهای مبادله‌یی و غیرمبادله‌یی در مدت اخیر می‌توان نتیجه گرفت که تحریم‌های خارجی وضع شده تنها ۲۲درصد از تورم ایجاد شده در اقتصاد ایران را توضیح می‌دهند و ریشه ایجاد باقیمانده حجم تورمی را باید در دلایل دیگری جست‌وجو کرد.

در این بین می‌توان نگاهی به عوامل ایجاد رکود تورمی در سایر کشورها از جمله امریکا و رژیم صهیونیستی داشت. در امریکا سیاست‌های کج‌دار و مریز را که شامل اعمال سیاست‌های تناوبی انقباضی و انبساطی می‌شد مهم‌ترین دلیل بروز رکود تورمی دانسته‌اند. در مورد اقتصاد رژیم‌صهیونیستی نیز محدود کردن ابزارهای در اختیار بانک مرکزی و تعهد دولت به خرید بنگاه‌های ورشکسته عامل مهمی در رسیدن به سطوح تورمی ۴۰۰درصد در اقتصاد این کشور بوده است.

در تحلیل دلایل بروز رکود تورمی در کشورهای دنیا می‌توان سهم سیاست‌های کج‌دار و مریز را بیشترین میزان دانست. به‌طوری‌که وجود چنین روندی می‌تواند به تنهایی در نقش شوک‌های تحمیلی به بخش عرضه کشورها عمل کند. در ایران نیز طی سال‌های اخیر شاهد رشد صفر تا ۵۰درصدی حجم پایه پولی در خلال‌های سال‌های پیاپی و به صورت نامنظم بوده‌ایم.

در عین حال نگاهی به شیوه‌های آزمون شده در دیگر کشورها برای رهایی از دام رکود تورمی می‌تواند مفید باشد. در مورد امریکا می‌توان تاکید بر اعتباربخشی به سیاست‌گذاری‌های پولی را عامل اصلی خروج از رکود تورمی در آن کشور دانست. در واقع نوعی تغییر پارادایم فکری در این کشور منشا اصلاحات اقتصادی بوده است که نمونه مشابه آن را می‌توان در تجربه کشورهای رژیم‌صهیونیستی و شیلی نیز مشاهده کرد. دررژیم‌صهیونیستی برای مقابله با مشکل مشابه در اقتصاد شاهد کاهش ۲۰درصدی در حجم بودجه‌یی کشور در طول یک سال هستیم که درادامه آن سیاست‌های اصلاحی در بازه ۱۰ تا ۱۲ساله در نهایت توانستند به بهبود روند اقتصادی کشور منجر شوند.

یکی از راهکارهایی که این روزها بسیاری از کارشناسان در رسانه‌ها برای خروج از وضعیت رکود تورمی بدان اشاره می‌کنند توجه به بخش عرضه اقتصاد و تقویت سیاست‌های صادراتی است. با این وجود در صورت مطالعه تطبیقی اقتصاد کشورهای دنیا می‌توان این روند کلی را مشاهده کرد که همواره سیاست‌های اصلاحی با واکنش‌های اجتماعی همراه بوده‌اند و پس از عقب‌نشینی در مواضع قبلی بار دیگر سیاست اصلاحی جدیدی در عرصه اقتصاد آن کشور روی داده است. نمونه‌های این روند تناوبی که گاه ۱۵ تا ۲۰ سال ادامه داشته است را می‌توان در کشورهای امریکای لاتین از جمله برزیل و شیلی تا رسیدن به نتیجه مطلوب مشاهده کرد.

آن‌چه به عنوان نقطه اشتراک اکثر سیاست‌های اصلاحی در اقتصاد کشورها قابل بیان است توجه به تغییر پارادایم فکری در مورد سیاست‌های پولی و بانکی در جهت کنترل تورم بوده است. در واقع ثبات و قانون‌مداری در اجرای این‌گونه سیاست‌ها و انتقال این باور به مردم کلید دست‌یابی به اصلاحات اقتصادی به حساب می‌آید. از مصادیق این قانون‌مداری می‌توان به مواردی چون استقلال و شفافیت بانک مرکزی اشاره کرد.

در تحلیل پدیده رکود تورمی اخیر در ایران یکی از اشکالات رایج عدم‌توجه به کاهش توان بالقوه بخش عرضه اقتصاد تحت تاثیر شوک‌های وارد شده به آن است. باید قبول کنیم که در صورت رفع موانع خارجی و داخلی در سیاست‌گذاری‌ها رسیدن به نقطه تولیدی که پیش از دوره آغاز تحریم‌ها تجربه کرده‌ایم شدنی نیست. کاهش سطح بلندمدت عرضه کل اقتصاد در کشور وجود چنین محدودیتی را در تحلیل‌ها ایجاب می‌کند.

حال چنان‌چه روی سطح عرضه بلندمدت فعلی در اقتصاد بخواهیم با اعمال سیاست‌های انقباضی به دنبال کاهش تورم باشیم باید در وهله اول انتظار رشد پایه پولی را بین اذهان مردم برطرف کنیم. به عبارت عینی‌تر باید تصور وجود تورم پایدار ۲۰درصدی بین آحاد مردم شکسته شود. اقدامی که در تجربه کشورهای اروپای شرقی و ترکیه برای کنترل نرخ‌های تورمی به درصدهای تک رقمی در طول بازه زمانی کوتاهی صورت گرفت. سیاست‌های انقباضی تنها در صورت همراهی با سیگنال‌دهی به مردم برای شکست انتظارات تورمی به نتیجه مطلوب می‌رسند. فاکتورهایی که در این راستا می‌تواند به سیاست‌گذاری‌های پولی بانکی بین اذهان مردم اعتبار بخشد از این جمله‌اند:

اجماع بین بدنه کارشناسی دولت برای قدم برداشتن در این مسیر، وجود بدنه سیاست‌گذاری و کارشناسی قوی برای نیل به هدف مزبور، اجرای سیاست‌های اصلاحی به صورت کامل، سازگار و شفاف.

عدم توجه به بند اخیر در مورد کشورهای امریکای لاتین به خوبی اهمیت خود را نشان داده است. به‌طوری‌که نداشتن نگاه جامع به کل اقتصاد و اجرای سیاست‌های موضعی منجر به عدم تعادل‌هایی در سایر بخش‌های اقتصادی این کشورها از جمله برزیل و آرژانتین شد.

در کنار این عوامل می‌توان برخی از سیاست‌های تشدیدکننده بحران فعلی را در صورت ارتکاب آن‌ها برشمرد: سیاست‌های لحظه‌ای و وارد کردن شوک به بخش عرضه، اجرای سیاست‌های انبساطی پولی بانکی، اشتباه در برآورد وضع اقتصادی و شدت عمل بیش از معمول در سیاست‌گذاری‌ها.

مورد اخیر را می‌توان در همراهی با نکته ذکر شده قبلی دانست که شوک وارد شده به اقتصاد ایران توان بالقوه تولید کشور را بطور محسوسی تنزیل داده است و از این رو در برآورد میزان رکود واقعی در اقتصاد باید توجه داشت که این میزان را بیش از واقع تخمین نزنیم. در کنار عوامل فوق سیاست‌های استفاده از لنگرها در تشدید بحران موثر هستند. این سیاست‌ها می‌تواند شامل ایجاد لنگر ارزی، انتشار اوارق مشارکت با نرخ ثابت، تنظیم دستمزدها با توجه به نرخ تورم سال گذشته و همین‌طور سیاست‌های کنترل قیمتی باشد.

با توجه به مشکلات نام برده می‌توان سیاست‌های پیشنهادی برای خروج سالم‌تر از رکود تورمی را به‌این شرح نام برد:

تشکیل کمیته بازنگری در ساختار نهادی بانک مرکزی و تعیین قاعده برای ابزارهای سیاستی پولی بانکی

اصلاح نظام بودجه‌ریزی و کسری بودجه مانند تشکیل صندوق‌ها با این ملاحظه که تراز مالی این صندوق‌ها در حد صفر باقی بماند و حجم تعهدات آنها فشار بیشتری به بخش‌های دیگر اقتصادی وارد نکند. اصلاح نظام مالیاتی ، بهبود فضای کسب‌وکار، بیان شفاف و دقیق به مردم.

انتشار اوراقی که سود حقیقی و اسمی مجازیی داشته باشد به‌طوری‌که سود اسمی در کوتاه‌مدت و بنابر برآوردها از انتظارات تورمی تخمین زده شود.

پیشنهاد سیاست‌گذاری اخیر را می‌توان ابزاری کارآمد تلقی کرد که از تلقین انتظارات تورمی با نرخ ثابت در بلندمدت به مردم جلوگیری می‌کند. نمونه آن در مورد شیلی که نرخ‌های روزانه‌یی را برای اوراق مشارکت خود بنابر سطوح تورم به روز شده تعیین می‌کرد، تجربه موفقی داشته است.

در نهایت باید توجه داشت که در روند اجرای سیاست‌های اصلاحی بروز کوچک‌ترین اشتباهی موجب سلب اعتماد مردم برای همراهی با ادامه سیاست‌ها خواهد شد. در عین حال باید به روند استقلال بودجه از درآمدهای نفتی که در طول سال‌های اخیر به موجب تحریم‌ها بر اقتصاد کشور تحمیل شده است پایبند باشیم و تنها به هزینه افزایش خدمات تامین اجتماعی و رفاهی در جامعه حاضر به صرف منابع مذکور باشیم.

با توجه به پیش‌بینی‌های آماری می‌توان انتظار داشت که چنان‌چه رویکرد سیاست‌گذارانه در اصلاح اقتصادی با تاکید بر تغییر پارادایم فکری اشاره شده باشد تا انتهای سال جاری نرخ تورم ۷درصدی را نیز در کشور تجربه خواهیم کرد. اما در صورت ادامه روند سیاست‌گذاری فعلی که مشابه با سیاست‌های اصلاحی دولت‌های هفتم و هشتم در حال پیشگیری است تنها رسیدن به تورم ۱۵درصدی را در انتهای سال می‌توان توقع داشت.

اقتصاد به زبان ساده

نقش قیمت در تصمیم‌گیری‌های کلان اقتصادی

علی سرزعیم

یک فرق اساسی میان تقاضا و نیاز وجود دارد. نیاز افراد نامحدود است ولی تقاضا محدود. نامحدود بودن نیاز انسان‌ها به واسطه فرض عقلانیت است. فرض عقلانیت موید آن بود که انسان‌ها بیشتر را به کمتر ترجیح می‌دهند و هر چه بیشتر در اختیار داشته باشند راضی‌تر هستند. اما آنچه محدودکننده این نیازهای بی‌منتها است محدودیت بودجه آنها است. تنها کسانی که می‌توانند پرداخت‌کننده پول یک کالا باشند جزو متقاضیان آن به شمار می‌روند. به تعبیر دیگر نیاز صرفا میل و ترجیح مصرف‌کننده را نشان می‌دهد ولی تقاضا هم میل و هم توانایی وی را برای در اختیار گرفتن یک کالا یا خدمت از طریق پرداخت قیمت مشخص می‌کند.

به عنوان مثال همه انسان‌ها دوست دارند که بنز الگانس داشته باشند ولی این تمایل آنها را جزو متقاضیان بنز الگانس قرار نمی‌دهد و میزان تقاضا در بازار برای الگانس را زیاد نمی‌کند. حال کاربرد این مفهوم ساده را در متن سیاست‌گذاری مشاهده می‌کنیم. به نظر شما اینکه صاحبان صنایع از کمبود نقدینگی (یعنی وام ارزان یا رانت) شکایت می‌کنند بیشتر حکایت از یک نیاز دارد یا یک تقاضا؟ آیا روزی خواهد رسید که صاحبان بنگاه‌های تولیدی وام ارزان نخواهند؟ همان‌گونه که سودجویی بنگاه‌ها حدی ندارد مصرف انسان‌ها نیز بی‌حد است. آنچه حدی براین نیازهای نامحدود قرار می‌دهد محدودیت‌های بودجه است.

مفهوم قیمت و کارکردهای آن در اقتصاد

کمیابی و محدود بودن منابع به صورت طبیعی مساله قیمت را مطرح می‌کند. اگر تعدادی از افراد متقاضی یک چیز باشند برای آن چیز مفهوم تقاضا شکل می‌گیرد. هرگاه برای چیزی تقاضا وجود داشته باشد و عرضه آن چیز محدود باشد بطور طبیعی بحث قیمت مطرح می‌گردد. اگر یک کالا مورد تقاضا نباشد یا عرضه بی‌نهایت داشته باشد اصلا قیمتی نخواهد داشت. به عنوان مثال ریگ‌های بیابان مورد تقاضا نیست و عرضه تقریبا بی‌نهایتی نیز دارد لذا قیمتی هم ندارد ولی طلا مورد تقاضاست و عرضه آن در جهان بسیار کم است. به همین دلیل تقاضا برای آن وجود دارد.

از این مطلب مشخص می‌شود که مفهوم قیمت در نظام بازار آزاد معنا می‌یابد. در بازار آزاد عرضه و تقاضا در برابر هم قرارمی گیرند و از تعامل آنها متغیر قیمت مشخص می‌شود. هرگاه برای کالایی تقاضا وجود داشته باشد ولی مقدار عرضه آن کم باشد قیمت آن بالا خواهد بود. نسبت میزان تقاضای یک چیز در برابر میزان عرضه آن تعیین‌کننده متغیر قیمت است.

هر چیز مورد تقاضایی هر چه کمتر و کمیاب‌تر باشدقیمت آن بیشتر خواهد شد.

اهمیت مفهوم تقاضا

مطلب گفته شده بسیار ساده به نظر می‌رسد اما از آن می‌توان استفاده کرد و یک سوال ساده و در عین حال مهم را پاسخ گفت. میلیون‌ها و شاید میلیاردها انسان بر روی کره زمین وجود دارند که می‌توانند مشغول به انجام هزاران کار و شغل شوند. چگونه می‌توان مشخص کرد که آیا فردی به سراغ این شغل برود یا نه؟ چگونه می‌توان یک نظام اجتماعی بنا کرد به نحوی که در آن برای هر فرد مشخص شود که آیا به شغل خاصی مشغول شود یا نه؟

تاکنون دو راه برای بشر شناخته شده است. یک راه این است که یک دولت مرکزی باشد که بر اساس مصلحت سنجی و بررسی، انجام یک شغل را به صلاح جامعه بداند یا نداند. در روش دوم وجود تقاضا برای محصولات (اعم از کالاها و خدمات) هر شغل افراد را به این تصمیم می‌رساند که آیا به شغلی مشغول شود یا نه؟ اگر برای محصولات یک حرفه تقاضایی وجود نداشته باشد فرد متوجه می‌شود که باید پیشه‌اش را رها کند.

برای بسیاری از ایرانیان معاصر که ذهنشان با مفاهیم سوسیالیستی عجین شده بلافاصله این سوال مطرح می‌شود که از کجا معلوم این تقاضای موجود کافی است یا واقعی است؟ پاسخ آنست که بر اساس قاعده همواره جامعه نیازهای خود را می‌داند و به تعبیر دقیق‌تر هر کس نیازهای خود را می‌داند لذا در غالب موارد تقاضای موجود در جامعه واقعی و صحیح است. شاید در برخی موارد خاص و بطور استثنایی بتوان پذیرفت که به صلاح است تقاضای جامعه را افزایش داد ولی این استثنا نباید به قاعده تبدیل شود.

در نظام‌های متمرکز دولت به عنوان نهادی که مصلحت افراد را بهتر از خودشان می‌داند تقاضا برای کالا و خدمات مختلف را تعریف می‌کند. تجربه عملی موید آنست که در این نظام‌های اقتصادی ناکارایی سیستم اقتصادی بطور حیرت‌انگیزی افزایش یافته است. شنیده می‌شود که در برخی کشورهای سوسیالیستی پلی ساخته می‌شود که در طی سال‌ها کسی از آن گذر نمی‌کند. دلیل آن چیست؟ آیا این یک اتفاق خاص است یا پدیده‌یی است که نتیجه طبیعی جایگزینی دولت به جای جامعه در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی است؟ به اعتقاد ما دلیل آن این است که برای حمل و نقل از این منطقه تقاضایی وجود نداشته ولی نظام حکومتی متمرکز مصلحت سنجی کرده و تشخیص داده است که باید تقاضای سفر از این منطقه وجود داشته باشد. چنین مواردی در نظام‌های متمرکز استثنا نیستند و به وفور می‌توان نمونه‌هایی از این نوع بیان کرد. به بیان دیگر هرجا که سازوکار تخصیص منابع بر حسب تقاضا کنار گذاشته شود و جایگزین‌هایی چون مصلحت اندیشی مطرح شود، باید انتظار افت کارایی را داشت.

حال می‌توان از این نکته استفاده کرد و به تحلیل این واقعیت پرداخت که اگر برای برخی فعالیت‌ها در جامعه تقاضایی وجود ندارد باید نتیجه گرفت که این قبیل فعالیت‌ها باید اصولا انجام نشود یا کمتر انجام شود. منطق اقتصادی چنین حکم می‌کند و سرپیچی از این حکم اقتصادی هزینه‌های زیادی را بر اقتصاد تحمیل می‌کند.

به عنوان مثال امروزه دردانشگاه‌های اروپا تحقیقات بنیادین به مراتب کمتر از امریکا انجام می‌شود. این امر به معنی آن نیست که اروپایی‌ها از اهمیت تحقیقات غافل هستند بلکه به این معنی است که تکنولوژی‌های موجود درآنجا نمی‌توانند خود را به فعالیت تحقیقات بنیادین مرتبط کنند. لذا تقاضایی برای این قبیل فعالیت‌ها وجود ندارد. حال اگر همین مساله در ایران مطرح شود فشارهای متعددی از سوی اصحاب تحقیقات بنیادین وارد می‌شود تا دولت بخشی از درآمد نفت را به فعالیت‌های تحقیقات بنیادین اختصاص دهد. به تعبیر دیگر حضور پررنگ دولت در اقتصاد و بهره مندی آن از درآمد نفت موجب شده تا بخش‌هایی که نتوانند بطور منطقی با دیگر بخش‌های اقتصاد رابطه ایجاد کنند تلاش کنند تا با تشکیل گروه‌های فشار نظیر ایجاد جلسه دیدار مستقیم و صمیمانه با مسوولان سیاسی کشور، برگزاری کنفرانس‌ها و... منابع ملت که به امانت در دست دولت است را به خود اختصاص دهند.

برخی افراد وقتی در برابر این واقعیت اقتصادی قرار می‌گیرند، تعابیر روشنفکری نظیر حاکم شدن منطق دلاری بر اقتصاد و سنجش ارزش همه‌چیز با پول را مطرح می‌کنند تا بتوانند با استفاده از بار منفی این تعابیر مانع از حاکم شدن اصول اقتصاد بازار بر اقتصاد کشور شوند. همان‌گونه که گفته شد، چنانچه وجود تقاضا مبنای عملکرد عاملین اقتصادی قرار نگیرد، تضمینی وجود نخواهد داشت که تلاش‌های تک تک افراد در جهت برآوردن اهداف مورد نیاز و با اولویت جامعه صرف شود. همچنین تضمینی وجود نخواهد داشت تا از کالاها و خدمات مختلف به مقدار لازم تولید شود بلکه به احتمال زیاد مازاد عرضه یا کمبود کالا و خدمات ایجاد خواهد شد.

کشاورزی پایدار

تنوع زیستی گونه‌های گیاهی، به‌نژادی و چالش‌های آن

دستاوردهای حاصل از کشاورزی مدرن به ویژه در زمینه به‌نژادی مدرن از برجسته‌ترین و موثرترین موفقیت‌های علمی انسان بوده است. با این وجود، میلیون‌ها کشاورز خرده‌پا در کشورهای در حال توسعه از نتایج و دستاوردهای پیشرفت علم در کشاورزی بی‌بهره هستند. اکثر این کشاورزان در مزارع کوچک با شرایط سخت و نامناسب از این طریق امرار معاش می‌کنند و پذیرش ارقام به‌نژاد شده جدید که در شرایط استاندارد در ایستگاه‌های تحقیقاتی ایجاد شده‌اند، برای این دسته از کشاورزان مقدور نیست. این مشکل مدت‌های مدیدی موضوع بحث دانشمندان، فعالان توسعه کشاورزی و دولت‌ها بود تا در ۱۹۸۰میلادی منجر به ابداع روش تحقیقاتی جدیدی به نام «به‌نژادی مشارکتی گیاهان» شد. در این روش کشاورزان دیگر فقط پذیرنده فناوری و یافته‌های جدید نیستند و از دانش بومی آنها در برنامه‌هایی همچون انتخاب گونه‌های برتر گیاهی به عنوان همکار پژوهشگران بخش کشاورزی استفاده می‌شود. اضافه‌کردن برنامه به‌نژادی مشارکتی گیاهان زراعی به روش‌های مرسوم برنامه به‌نژادی، کارآمدی به‌نژادگری در کشاورزی را افزایش می‌دهد و به تولید ارقام گیاهی جدید کشاورزی و در نتیجه افزایش تنوع زیستی مطابق با نیاز کشاورزان و سازگار با شرایط زیست محیطی و منطقه‌یی می‌انجامد.

از طرفی، افراط و تفریط در بهره‌بردن از فناوری مدرن در مواردی به وارد آمدن خسارت‌های سنگین به زیست محیط و سلامت و رفاه بشری منجر می‌شود. در مورد کنار گذاشته‌شدن ارقام گیاهی بومی به دلیل روی‌آوردن به بذرهای حاصل از به‌نژادگری صنعتی – آزمایشگاهی نیز شرایطی از این دست حاکم است؛ به عبارت دیگر کاربرد بی‌مطالعه گونه‌های به‌نژادشده‌یی که مستلزم استفادهی بیشتر از نهاده‌های شیمیایی (نظیر کود و سم‌های شیمیایی) است. استفاده از این نهاده‌های شیمیایی تنها کمک شایانی به افزایش عملکرد محصول نمی‌کند بلکه به کارگیری آنها، تهدیدی علیه سلامت انسان و محیط زیست است.

از طرف دیگر، کشاورزی مدرن و صنعتی با هدف دست‌یابی به میزان انبوه‌تر محصول با کیفیت مشخص، تعداد کمی از ارقام خاص و پرمحصول بذر را به‌کار می‌گیرد (یعنی درصد پایینی از تنوع ارقام بذر بومی موجود در جهان) . این بذرها به هیچ عنوان قادر به پاسخ‌گویی به نیازهای متنوع و در حال تحول هم کشاورزان و هم زیست محیط طبیعی نیستند.

ارقام پرمحصولی که توسط نظام تحقیقاتی جدید تولید شده‌اند نیاز به کاربرد کودها، مواد شیمیایی و آب بسیاری دارند که هم هزینه بر است و هم از نظر محیط زیست پایداری نخواهد داشت. بسیاری از کارشناسان در بررسی این مساله تاکید کرده‌اند که در بسیاری از نقاط جهان، تولیدات کشاورزی بطور شگرفی از طریق استفاده بیشتر از بذور دارای عملکرد بالا، کودهای غیر آلی، آفت‌کش‌ها و آب، انجام می‌گیرد. از طرفی کاربرد بیش از حد و نامناسب مواد شیمیایی کشاورزی، سبب آلودگی آب، نابودی تنوع ژنتیکی و افت کیفیت خاک شده است.

امروزه، بسیاری از متخصصین نگران پدیده فرسایش ژنتیکی در جهان، به‌ویژه با معرفی ارقام به‌نژادشده هستند. به انحصار در آوردن تولیدات بذر توسط بخش خصوصی این فرسایش را سرعت می‌بخشد. همچنین، استفاده از ارگانیسم‌های به‌نژاد شده نگرانی‌هایی را در رابطه با انتقال ژن‌های اصلاح شده به گونه‌های گیاهی و حیوانی بومی مطرح می‌کند. تاثیر این انتقال‌ها ناشناخته و غیر قابل کنترل است. مهم‌ترین نگرانی در این میان تاثیری است که ارگانیسم‌های اصلاح‌شده ژنتیکی می‌توانند بر کاهش تنوع ژنتیکی گیاهان و جانوران و فرسایش ژنتیکی گونه‌های بومی داشته باشند.

در کنار این نگرانی‌های زیست محیطی، باید به مساله حقوق مالکیت فکری که از چالش‌های بسیار مهم در زمینه به‌نژادگری گونه‌های گیاهی است، نیز اشاره کرد. قانون‌گذاران در گذشته تلاش کرده‌اند که با توجه به نوع ابداع، ابتکار یا اختراع، نظام حقوقی حمایتی ویژه‌یی برای حمایت از حقوق مالکیت فکری صاحب ابتکار ایجاد کنند. نظام‌های حمایتی، عبارتند از تاسیسات حقوقی که هر یک به نحوی از نوآوران حمایت می‌کنند. یکی از زمینه‌های نوآوری، ابداعات در چارچوب فناوری زیستی هستند. یکی از زمینه‌های استفاده از فناوری زیستی، گیاهان هستند که بحث به نژادگری گیاهان در مورد آنها وجود دارد. اگر چه به‌نژادگری گیاهان از گذشته مرسوم بوده است، اما روش‌های به‌نژادگری ژنتیکی گیاهان، از جمله پیشرفت‌های نوین فناوری زیستی‌اند که نوعی ابداع محسوب می‌شوند. وقوع این پیشرفت‌های تکنولوژیکی، مسایل حقوقی بسیاری را به وجود آورده است.

امروزه تعدادی از شرکت‌های چند ملیتی فعال در عرصه به‌نژادگری ارقام گیاهی، به گونه‌های گیاهی که در داخل کشورهای در حال توسعه و اغلب بر پایه دانش بومی پرورش یافته‌اند، حق ثبت انحصاری اعطا کرده‌اند. با گسترش این روند، کشاورزان مجبور به پرداخت هزینه برای استفاده از محصولاتی می‌شوند که خود آنها این محصولات را طی قرن‌ها استفاده کرده، توسعه داده و از آنها حفاظت کرده‌اند. اعمال حقوق مالکیت معنوی نسبت به ماده ژنتیک گیاه، کشاورزان را در استفاده از بذر آنها محدود می‌کند، زیرا انواع گوناگون بذر ثبت شده نمی‌تواند برای استفاده آینده به عنوان بذر خود مصرفی که حقوق ثبت انحصاری آن بذر ندارد، مورد استفاده برای رشد و نمو صورت بگیرد. از این رو کشاورزان با خطر وابستگی به عرضه‌کنندگان تجاری نسبت به برخی مواد حیاتی همانند بذرها مواجه هستند.

طی گذشت زمان‌های طولانی‌تر ممکن است این مساله جانشین‌های کاشت را برای جوامع و کشاورزان بومی و محلی کاهش دهد. در نهایت این امر منجر به هم‌شکلی ژنتیک گیاهان و دیگر گونه‌های تجاری‌شده بذرهای کشاورزی می‌شود که روز به روز نسبت به آفات و بیماری‌ها آسیب‌پذیرتر می‌شوند. بنابراین، شیوه و روند تدوین و اجرای نظام‌های فعلی حقوق مالکیت فکری می‌تواند کاهش تنوع ژنتیکی را باعث شود.

علی رزمخواه

نظام‌های حقوق مالکیت فکری به چند طریق بر کشاورزی پایدار تاثیر می‌گذارند. یک‌سری از این تاثیرات از انگیزه‌های اقتصادی ناشی می‌شود. مشخص است که افزایش سرمایه‌گذاری به شکل‌گیری و ایجاد ساختارهای صنعتی کمک می‌کند، اما سرمایه‌گذاری نمی‌تواند بدون حمایت از حقوق مالکیت فکری جذب شود. تجارت بذر و گونه‌های کشاورزی نیز به جهت بازار گسترده و پر رونقش از یک طرف و اهمیت ویژه‌یی که در زمینه تهیه مواد غذایی دارد از طرف دیگر، بستر مناسبی برای سرمایه‌گذاری است. بنابراین، سرمایه‌گذاری در زمینه تولید و به‌نژادگری گیاهان کشاورزی بسیار سودآور است. شرکت‌های سرمایه‌گذار نیز از این امر استقبال می‌کنند. این واقعیت، خود به تمرکز و اجرای حقوق مالکیت فکری در صنعت تولید بذر منجر می‌شود. خطری که این تمرکز دارد، قیمت بالاتر برای محصولات ابتکاری جدید از قبیل انواع بذرها در بازار است. چرا که زمانی که بذر رقم ثبت شده در بازار عرضه شود، مبلغ حق استفاده و حق نشر نیز به قیمت بذر اضافه می‌شود و با قیمت بالاتری در بازار به فروش خواهد رفت. این امر به‌شدت بر کار، درآمد و معاش خانوارهای فقیر کشاورزان خرده‌پای جهان سوم تاثیر منفی می‌گذارد.

دومین تاثیر مربوط به تنوع زیستی گونه‌های کشاورزی است که به سرعت در حال کاهش است، چرا که کشاورزان مجبور می‌شوند از بذرها سنتی و بومی به گونه‌های جدید روی بیاورند. این امر پس از انقلاب سبز و در دهه‌های گذشته با نرخ بالایی رشد کرده است. نتیجه این امر، یعنی استفاده از بذرهای صنعتی یکنواخت از نظر ژنتیکی و به کار نبردن بذرهای بومی با ژنوم متنوع، باعث از بین رفتن حدود ۷۵درصد از تنوع غلات در قرن بیستم بوده که به معنای کاهش انواع مقاوم گونه‌های گیاهی مورد نیاز است.

برای یافتن راه‌حل‌هایی برای مسایل یادشده، در چارچوب حقوق بین‌الملل، تلاش‌های متعددی از جمله تشکیل کنفرانس‌های بین‌المللی و در نتیجه، تدوین معاهدات و موافقتنامه‌های بین‌المللی صورت‌گرفته تا نظامی برای حمایت از حقوق کشاورزان خرده‌پا و حقوق جوامع بومی از یک طرف، حفظ تنوع زیستی گونه‌های گیاهی کشاورزی از طرف دیگر ایجاد شود و نوعی تعادل میان آنها و حقوق مالکیت فکری به وجود آید. طرح تعهد بین‌المللی در مورد ذخایر ژنتیک گیاهی فائو، کنوانسیون تنوع زیستی، دستور کار ۲۱ و معاهده بین‌المللی ذخایر ژنتیک گیاهی برای غذا و کشاورزی از مهم‌ترین اسناد بین‌المللی هستند که در این راستا پذیرفته شده‌اند.